

The Normative Impact of International Human Rights on the Revision of Citizenship Rights in the Legislative Sphere of States; A Case Study of the Citizenship Debate

Mohammad Hosseini

PhD., Department of Philosophy of Law, Bagher al -Ulom University, Qom, Iran.
dr.mohammadreza.hosseini@gmail.com

Abstract

The aim of the current study is to examine the impact of human rights on citizenship rights. The research method is descriptive-analytical and the results indicate that human rights are in the position of a mandatory rule/ regulations and a governing principle on citizenship rights. The human rights' dominance over the foundations of citizenship rights, which has taken place with the transformation in the theoretical foundations of citizenship, sometimes leads to the revision of the constitutions of states, and sometimes calls for a narrow or broad interpretation of the aforementioned laws. Therefore, it can be claimed that human rights do not affect the rule of citizenship rights solely in the field of legal interpretation and can even lead to the reproduction of a new rule or the annulment of the current rules of citizenship rights in different state-countries. What justifies the legal phenomenon is the attention paid to the approach of the International Court of Justice (ICJ) regarding the provision of a new definition of nationality and citizenship, as well as the identification of the rule of customary international law based on the requirements of human rights. The fruit of the Court of Justice's proceedings and actions and the redefinition of the concept of nationality and citizenship had a wide reflection in the legal case of Iran and the United States. Accordingly, the traditional definition of citizenship rights and related concepts such as citizenship have changed and the need to provide a new interpretation is felt. A new interpretation of citizenship rights, taking into account the values of human rights, will require a change in the attitude of the legal principles governing the traditional view of the category of citizenship.

Keywords: right of citizenship, nationality, nationality, human rights, peremptory norm, international human rights.

Cite this article: Hosseini, M. (2024). The Normative Impact of International Human Rights on the Revision of Citizenship Rights in the Legislative Sphere of States; A Case Study of the Citizenship Debate. *Philosophy of Law*, 3(1), p. 151-166. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.70567.1077>

Received: 2023-07-30 ; **Revised:** 2023-09-05 ; **Accepted:** 2023-11-21 ; **Published online:** 2024-04-03

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



تأثیر هنجاری حقوق بشر بین‌المللی بر بازمینی حقوق شهروندی در حوزه تقنینی دولت‌ها؛ مطالعه موردی بحث تابعیت

محمد حسینی

دکتری، گروه فلسفه حقوق، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران. dr.mohammadreza.hosseini@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر واکاوی تأثیر حقوق بشر بر حقوق شهروندی است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که حقوق بشر در جایگاه قاعده آمره و اصل حاکم بر حقوق شهروندی است. استیلای حقوق بشر بر مبانی حقوق شهروندی که با تحوّل در مبانی نظری شهروندی صورت گرفته، گاهی منجر به بازنگری قانون اساسی دولت‌ها می‌شود، و گاهی خواهان تفسیر مضیق یا موسّع قوانین یاد شده است. از این رو می‌توان ادعا کرد که حقوق بشر صرفاً در حوزه تفسیر حقوقی بر قاعده حقوق شهروندی اثر نمی‌گذارد و حتی می‌تواند منجر به بازتولید قاعده جدید یا ابطال قاعده‌های رایج حقوق شهروندی در کشورهای مختلف باشد. آنچه پدیدار حقوقی صورت گرفته را توجیه می‌کند، توجه به رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص ارائه تعریف نوین از تابعیت و شهروندی، و نیز شناسایی قاعده عرف حقوق بین‌الملل بر اساس بایسته‌های حقوق بشر است. ثمره اقدامات دیوان دادگستری و بازتعریف مفهوم تابعیت و شهروندی در پرونده حقوقی ایران و آمریکا انعکاس گسترده‌ای داشت. بر این اساس، تعریف سنتی حقوق شهروندی و مفاهیم مرتبط مانند تابعیت، دگرگون شده و ضرورت ارائه تفسیر جدید احساس می‌شود. تفسیر جدید از حقوق شهروندی با عنایت به ارزش‌های حقوق بشر، مستلزم تغییر نگرش در اصول حقوقی حاکم بر نگاه سنتی به مقوله شهروندی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حق شهروندی، تابعیت، ملیت، حقوق بشر، قاعده آمره، حقوق بشر بین‌المللی.

استناد به این مقاله: تأثیر هنجاری حقوق بشر بین‌المللی بر بازمینی حقوق شهروندی در حوزه تقنینی دولت‌ها؛ مطالعه موردی بحث تابعیت. فلسفه حقوق.

(۱۳)، ص ۱۵۱-۱۶۶. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.70567.1077>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۶/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۳۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

در حقوق مدرن، شهروند عضوی از دولت است و عضویت با مفهوم تابعیت و شهروندی شناسایی می‌شود. ماهیت حق شهروندی مانند دیگر حقوقی که برای هر شخص ایجاد می‌شود، در تناظر با مجموعه‌ای از مفاهیم شکل می‌گیرد. بنابراین، برای واکاوی حقوق شهروندی، ابتدا باید نسبت شهروند را با مفاهیم ناظر به آن توضیح داد، و سپس نسبت حق شهروندی را با دیگر حقوق، از قبیل حقوق اساسی و درجه اول، و حقوق‌های مرتبه دوم مشخص نمود. مسأله اصلی پژوهش حاضر ناظر به حقوق اساسی و درجه اول است. توضیح بیشتر آنکه، تغییر پارادایمیک تحولات حقوق بین‌الملل و تأثیر حقوق بشر بر قوانین دولت‌ها، سبب شده تا امروزه دولت به‌عنوان تنها کنشگری که قوانین شهروندی را وضع کرده و آن را توسعه داده یا محدود می‌کند، شناخته نشود؛ بنابراین، حق شهروندی تنها براساس وضع قوانین دولتی تعریف نمی‌شود و دولت‌ها برای وضع قوانین یادشده، موظف به رعایت حقوق بشر در قوانین شهروندی خود هستند. بیان مشکل از اینجا آغاز می‌شود که پیش از اتمام جنگ سرد، حقوق بشر در جنبه هنجاری و احکام دادگاه‌های بین‌المللی، بیشتر در سطح روابط دولت‌ها تعریف می‌شد (Donnelly, 1999, p. 72-73) و در حقوق موضوعه داخلی دولت‌ها مداخله نداشت؛ اما پس از جنگ دوم جهانی و خصوصاً پس از پایان جنگ سرد، حقوق بشر علاوه بر کنش در روابط سازمانی دولت‌ها، به‌عنوان نهاد شناخته‌شده در حقوق بین‌الملل، در وضع قوانین خلاف حقوق بشری از سوی دولت‌ها نیز اعمال شد (همان).^۱ جلوه بارز و آشکار مداخله حقوق بشر در قوانین داخلی دولت‌ها، در حقوق شهروندی تجلی می‌یابد. قوانین شهروندی، که تا پیش از این تنها توسط دولت قانونی هر کشور وضع می‌شد، امروز الزاماً باید با استاندارد حقوق بشر مطابق باشد. به باور این پژوهش، نسبت مداخله حقوق بشر در قوانین شهروندی در سطح حقوق اساسی نمود می‌یابد و اصول موضوعه حقوق اساسی را دستخوش تغییر می‌کند. این وضعیت، بیانگر شکل‌گیری دوران جدیدی در حقوق بین‌الملل است که قدرت دولت را به‌عنوان تنها اقتدار حقوقی، به چالش کشیده و آن را در قبال وضع قوانین، به پاسخگویی وامی‌دارد.

بنابراین، مسأله اصلی در نسبت‌سنجی حقوق بشر و حقوق شهروندی، آن است که حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از سطح روابط دولت‌ها فراتر رفته و نسبت به قوانین شهروندی نیز اعمال می‌شود. اعمال حقوق بشر، از نوع کنش حقوقی در سطح قوانین اساسی دولت‌ها است و از این جهت، حقوق بشر در نسبت اصل ماتقدم و سند بالادستی حقوق شهروندی قرار گرفته است. سؤال اصلی پژوهش حاضر آن است که پس از تثبیت حقوق بشر در جایگاه اصل حاکم بر قوانین اساسی دولت‌ها، چگونه با حقوق

۱. اقدام دادگاه نورنبرگ هرچند در راستای کنوانسیون ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه و کنوانسیون ژنو صورت گرفت و تابعی از منطق دولت‌گرا در حقوق بین‌الملل بود، اما به دلیل اشاره به «جنایت علیه بشریت»، فصل نوینی را در حقوق بین‌الملل گشود و حقوق بشر را با حقوق شهروندی و اتباع درگیر نمود.

شهروندی ارتباط پیدا می‌کند؟ سؤال فرعی نیز به این صورت است که آیا حکومت حقوق بشر بر حقوق شهروندی، دارای ضمانت اجرایی بوده و در دادگاه بین‌المللی دادگستری نیز نمود روشنی داشته است؟ پاسخ «فرضیه» به صورت تحلیل مفهومی انجام می‌شود. ابتدا باید گفت که پاسخ به سؤال اصلی، بحثی با ماهیت هنجاری است و پاسخ به سؤال فرعی، بحثی در اسناد و فکت‌های حقوقی. پاسخ به سؤال اصلی در جنبه ارتباط حقوق شهروندی با حقوق بشر، در پیوند آن دو در حقوق بین‌الملل است. مفهوم شهروندی از جنبه ارتباطی که با تابعیت و ملیت دارد، جنبه بین‌المللی نیز خواهد داشت. عنوان حقوق شهروندی که در نگاه اول معطوف بر ملیت است، بر انسان عارض می‌شود و مجموعه‌ای از حقوق متقابل انسان و دولت متبوعش را تبیین می‌نماید. حقوق بشر نیز از آنجا که قوانین هنجاری جهان‌شمول را برای انسان با قطع نظر از هر عنوان دیگری تعریف می‌نماید، ناظر به انسان است و ماهیت آن از سنخ حقوق بین‌الملل است. ارتباط حقوق بشر با حقوق شهروندی در آنجا است که حقوق بشر به عنوان اصل ماتقدم، حقوقی را برای بشر تعریف می‌نماید که از لحاظ رتبی، مقدم بر تمام حقوقی است که انسان را با وصف خاصی (در اینجا وصف تبعه دولت)، در نظر گرفته است. از این جهت حقوق بشر سبب می‌شود تا تعریف حقوق شهروندی و مفاهیم وابسته به آن در قوانین اساسی تغییر کند یا متفاوت تفسیر شود. پاسخ به سؤال فرعی نیز آن است که حقوق بشر کنش حقوقی با حقوق شهروندی دارد و کنش یادشده در تعریف نوین دیوان بین‌المللی دادگستری از تابعیت، و رویه دیوان در شناسایی قاعده عرف حقوق بین‌الملل قابل تبیین است. بنابراین، نظریه پژوهش حاضر آن است که حکومت حقوق بشر بر حقوق شهروندی، علاوه بر ماهیت هنجاری، از جایگاه قضائی نیز برخوردار شده و به «وضعیت حقوقی» نوینی مبدل شده و در حکم قاعده، بر اصول موضوعه حقوق اساسی دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. پژوهش حاضر مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای و براساس تحلیل صرف «رابطه» حقوق شهروندی و حقوق بشر انجام شده است. شهروندی، تابعیت و ملیت، متغیرهای پژوهش هستند و حقوق بشر نیز به عنوان ثابت منطقی در نظر گرفته شده است. جز در مواردی اندک که نیاز به توضیح انتزاعی مفاهیم باشد، شیوه تحلیل براساس تحولات ساختارهای حقوقی از ناحیه اسناد و فکت‌های حقوقی بوده و از سنخ تحلیل توصیفی است. رهیافت پژوهش حاضر می‌تواند در زمینه مطالعات راهبردی حقوقی مفید باشد.

۲. پیشینه تحقیق

نسبت حقوق بشر و حقوق شهروندی از جنبه‌های مختلف، مورد پژوهش قرار گرفته است. در سطح بین‌المللی، برخی مانند لهینگ و ویلو^۱ (۱۹۹۷) و نیدا ریملین^۲ (۱۹۹۷) تأثیر حقوق بشر بر حقوق

1. Lehning & Wealo

2. Nida-Rümelin

شهروندی را با عنایت بر شکل‌گیری مفهوم نوین شهروندی در اروپا بررسی کرده‌اند. برخی مانند اسپرو^۱ (۲۰۱۰) نسبت شهروندی و تابعیت مضاعف را، با حقوق بشر و اکاوی نموده است. در پژوهش‌های داخلی، غالباً مطالعات حقوق بشر ناظر به تحلیل فلسفی و انتقادی بوده، یا در ضمن مطالعات حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله کدخدایی و همکاران (۱۳۹۲)، در پژوهشی ضمن بررسی تحولات شناسایی قاعده عرف در حقوق بین‌الملل، به تأثیر حقوق بشر بر تحولات حقوق بین‌الملل اشاره کرده‌اند. همچنین رنجریان (۱۳۸۴) در پژوهشی تأثیر حقوق بشر بر قوانینی مانند منع شکنجه را در سطح بین‌الملل و اکاوی کرده است. تأثیر حقوق بشر بر حقوق شهروندی از جنبه‌های مختلف بررسی شده است؛ اما نوآوری پژوهش حاضر از آن جهت است که نشان می‌دهد تأثیر حقوق بشر بر حقوق شهروندی از باب اصل حاکم است؛ که در مواردی منجر به تضییق، و در مواردی منجر به توسعه حقوق شهروندی می‌شود و در نتیجه سبب می‌شود تا تعریف و نحوه تفسیر شهروندی و مفاهیم وابسته به آن مانند تابعیت، در قانون اساسی داخلی دولت‌ها نیز متحول شود. روش این تحقیق صرفاً مبتنی بر تحلیل مفهومی نیست و با ارائه اسناد حقوقی، از پژوهش‌های مشابه متمایز می‌گردد.

۳. مفهوم‌شناسی حقوق شهروندی و حقوق بشر

۳-۱. شهروندی و تابعیت

با قطع نظر از وجود تاریخی مفهوم شهروندی، برای به دست آوردن معنای این واژه، لازم است تا آن را در تناظر با مفهوم ملیت و تابعیت تعریف نمود.^۲ مفهوم مدرن ملیت پس از صلح ۱۶۴۸ و استغالی^۳ و ظهور کشورهای مستقل پدید آمد (Edwards & Waas, 2014, p.12). شهروندی در نگاه حقوق بین‌الملل، راهی برای حفظ هنجارهای مشترک و ارزش‌های دولت به‌عنوان یک جامعه اجتماعی و سیاسی است (Blackwell, 2008, p.79)؛ و نیز گفته شده که شهروندی، وضعیتی برای شهروند است و شهروندی یکی از اعضای قانونی شناخته‌شده یک ملت یا دولت است که دین وفاداری به دولت را پذیرفته و در مقابل، حمایت دولت را دریافت می‌کند (همان). تابعیت نیز رابطه‌ای است سیاسی، حقوقی، و معنوی که شخصی را در جامعه جهانی به دولت و کشور معینی مرتبط می‌سازد (ارفع‌نیا، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۹). غرض از ارائه تعاریف یادشده آن نیست که تعریفی دقیق با کم‌ترین اشکال ارائه شود؛ زیرا ارائه تعریف جامع و مانع، امکان‌پذیر نیست. از این رو، تعاریف یادشده تنها از این باب مطرح شده تا تصویری از

1. Spiro

۲. از آنجا که در قوانین داخلی برخی دولت‌ها مانند ایران، تفکیک معناداری میان شهروندی و تابعیت وجود ندارد («رک: ماده ۹۷۶ قانون مدنی»)، از این رو نگرش حقوق بین‌الملل به عنوان معیار تعریف شهروندی اتخاذ گردید.

3. Westphalian sovereignty

مفاهیم مورد بحث در اختیار نهد؛ هرچند براساس برخی شاخص‌ها، تعاریف یادشده حتی دچار دگرگونی نیز می‌شود.

در قرن نوزدهم و با تأثیر ملی‌گرایی، وضع قوانین تابعیت در محدوده اختیارات مطلق دولت‌ها و براساس منافع ملی تعریف می‌شد. یکی از اثرات چنین نگرشی به تابعیت^۱ آن بود که مشهور حقوق‌دانان، رابطه تابعیت را در حیطه اختیارات مطلق دولت‌ها می‌دانستند و ماهیت آن را از سنخ عقد و قرارداد به حساب نمی‌آوردند. اما پس از جنگ جهانی دوم، حقوق ملی دستخوش تغییر شد و عنصر حقوق بشر بر حقوق ملی تأثیر گذاشت. تأثیرگذاری یادشده مبتنی بر شناسایی حق انسانی بود، و منجر به آن شد که دولت‌ها تنها منافع ملی را مدنظر قرار ندهند و به منافع افراد نیز توجه کنند (Spiro, 2010, p. 112). بر این اساس مفهوم تابعیت، یک فرد را تنها به یک دولت پیوند نمی‌دهد؛ بلکه حقوق افراد را با توجه به قوانین بین‌المللی تعریف می‌نماید (Edwards & Waas, 2014, p. 24). براساس تغییر صورت‌گرفته، دیوان بین‌المللی دادگستری، بارها در بیان معنای تابعیت، توضیح داده که تابعیت عبارت است از: پیوند قانونی که اساس آن یک وابستگی براساس واقعیت اجتماعی، واقعیت برای زندگی، منافع و احساسات، همراه با وجود وظایف و حقوق متقابل است. بنابراین، تابعیت به وسیله ارتباطات اجتماعی فرد با کشور تعیین می‌گردد و زمانی که چنین رابطه‌ای ایجاد شود، حقوق و وظایف مربوط به دولت و شهروند تابع را، به همراه می‌آورد (همان).

ارتباط معناداری میان مفهوم شهروندی و مفهوم تابعیت وجود دارد. از این‌رو شهروندی و تابعیت، همواره در تناظر با یکدیگر فهم می‌شوند. هرچند که تعریف دیوان بین‌المللی دادگستری از تابعیت، در بردارنده عناصر جدیدی برای تابعیت است؛ اما فقدان تفکیک معنای تابعیت و شهروندی در قوانین برخی کشورها مانند ایران، با قوانین کشورهایمانند ایالات متحده که تفکیک معناداری میان شهروندی و تابعیت را مدنظر داشته‌اند، سبب بروز تعارض در مسأله تابعیت مضاعف شده است. نمونه تعارض یادشده در اختلاف حقوقی ایران و آمریکا در سال ۱۹۸۱ بروز کرد؛ زیرا در قوانین مدون ایران در ماده ۹۷۶ قانون مدنی به تابعیت اشاره شده، اما نامی از شهروند به میان نیامده است. پیرو اختلاف یادشده، ایالات متحده در دیوان داوری اختلاف ایران و آمریکا استدلال کرده که معنای تابعیت، بر جنبه بین‌المللی عضویت کشور دلالت می‌کند و براساس حقوق بین‌الملل، معین می‌گردد؛ در حالی که شهروندی، شمول قوانین داخلی را مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین، تابعیت معنای عام‌تری نسبت به شهروندی دارد (بردبار، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳).^۲ در نتیجه، برای مفهوم‌شناسی شهروندی لازم است تا بین مفهوم تابعیت در حقوق بین‌الملل، و

۱. اشاره به کشورهایی مانند ایران که در مواد قانونی خود، تفکیک معناداری میان شهروندی و تابعیت ارائه نداده‌اند.

۲. استدلال ایران مبتنی بر تئوری عدم مسئولیت مطلق، و تئوری امریکا مبتنی بر مسئولیت در قبال تابعیت غالب است (خلیلیان، ۱۳۸۲، ص ۴۲)

مفهوم شهروندی که توسط قوانین داخلی دولت‌ها ایجاد شده است (Edwards & Waas, 2014, p. 264)، تمایز گذاشته شود. تمایز یادشده همواره در این نوشتار مد نظر است. بنابراین، بررسی نسبت حقوق بشر با حقوق شهروندی نیز با نگاه به اختلاف یاد شده صورت می‌گیرد و همین مسأله سبب می‌شود تا هر جا سخن از حقوق شهروندی به میان آید، تناظر آن با تابعیت نیز مورد توجه قرار بگیرد. بر این اساس، شهروند، عضو یک دولت در نظر گرفته می‌شود که حقوق آن از جنبه دیگر که تابعیت باشد، تعیین می‌گردد و نگاه استقلالی و فارغ از تابعیت برای حقوق شهروندی در نظر گرفته نمی‌شود.

حقوق بشر - در تعریف حقوق بشر گفته شده: حقوق بنیادی که به طور کلی برای یک انسان شناخته می‌شود و شامل زندگی، آزادی بیان، آزادی انتخاب دین، حق دادرسی عادلانه، حق برابری، و کرامت انسانی می‌باشد (Blackwell, 2008, p. 229). تحلیل ماهیت حقوق بشر، مورد اختلاف صاحب‌نظران است (Tasioulas, 2012, p. 353-355)، از این رو، شاید تقسیم‌بندی بین حقوق مختلف بشر که مبتنی است بر داوری ارزشی و ذهنی، نادرست بنماید؛ به خصوص اگر تقسیم‌بندی به تفکیک حقوق اساسی از حقوق کمتر مهم، بیانجامد (رنجبریان، ۱۳۸۴، ص ۱۵۱). در عین حال، به نظر می‌رسد که از حیث حقوق موضوعه و در اسناد بین‌المللی، برخی از اقسام حقوق بشر، حداقل در نحوه اجرا، از برخی دیگر ممتاز شده‌اند. در واقع برخی حقوق به عنوان حقوقی که با ذات بشر در ارتباط است و جدایی‌ناپذیر می‌نماید، مطرح می‌شوند؛ که در هر شرایطی باید محترم شمرده شوند و از این حقوق به حقوق بنیادین بشر یاد شده است (همان). اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد، در حال حاضر سمت و جهت حقوق بشر را مشخص کرده است. از این رو بحث در مورد حقوق بشر نیز معطوف بر اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل خواهد بود. تسیوولاس، تأیید می‌کند که مبنای اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل،^۱ براساس احترام به اصل کرامت بشر پایه‌گذاری شده است (Tasioulas, 2012, p. 354). در واقع، اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸، بر ارتباط حقوق بشر و کرامت انسانی تأکید می‌کند و بعدها در میثاق حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶، صریحاً بیان شده که این حقوق از شئون ذاتی انسان است (همان، ص ۳۵۳). اجمالاً دقت در ماده یکم، دوم و چهارم اعلامیه مذکور، نشان می‌دهد که حقوق بشر معاصر برگرفته از ایده جهان‌شمول برای حقوق انسان است (همان، ص ۳۵۴).^۲ برابری^۳ در حقوق انسانی و شأن و کرامت^۴ بشری،^۵ عدم تبعیض در نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب،

1. UDHR

۲. توجیه حقوق بشر کل محدوده جهت‌گیری در فلسفه اخلاق از قبیل: حقوق طبیعی، deontology کانتی، و consequentialism را دربرمی‌گیرد (Tasioulas, 2012, p. 354).

3. Equality

4. Human dignity

5. UDHR, Article 1

باورهای سیاسی^۱ و نیز منع برده‌داری^۲ و برابری همگان در مقابل قانون^۳ از مهم‌ترین بندهای اعلامیه حقوق بشر است.

۴. مبانی نظری حقوق شهروندی و حقوق بشر

توجه به خاستگاه شکل‌گیری حقوق شهروندی و حقوق بشر، می‌تواند درک مناسب‌تری از مبانی نظری مقولات یاد شده در اختیار نهد. ملی‌گرایی قرن نوزدهم و تحولات ناشی از جنگ جهانی دوم، دو بستر با اهمیت در تحلیل رابطه حقوق شهروندی با حقوق بشر است. در ملی‌گرایی قرن نوزدهم، توجه به ملیت و اراده مطلق دولت‌ها سبب می‌شود تا قوانین - و نه الزاماً حقوق به معنای امروزی - شهروندی تعریف شود. در این مرحله، حقوق شهروندی براساس قانون داخلی (Edwards & Waas, 2014, p. 25)^۴ تعریف می‌شود (همان، ص ۲۳) و قوانین داخلی که نماد اراده ملی در راستای منافع ملی است، ملاک تعریف و تفسیر حقوق شهروندی است.^۵ از این‌رو عنصر ملیت، مبنای نظری قوانین شهروندی است (Lehning & Wealo, 1997, p. 8)؛ و ماهیت آن براساس مفهوم هویت جمعی شکل می‌گیرد (Nida-Rümelin, 1997, p. 33). هویت جمعی در اینجا به معنای دولت ملی با فرهنگ همگن است (همان) و براساس همین نگرش، قاعده عرف در نگرش سنتی حقوق بین‌الملل نیز با توجه به اصل ماتقدم رویه پیشین دولت‌ها شناسایی می‌شود و اعتقاد حقوقی دولت‌ها از رویه پیشین آنان کشف می‌شود (Fellmeth & Horwitz, 2009, p. 208-209; Hartogh, 1998, p. 356)؛ کدخدایی و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۱۷۴-۱۷۵).

اما پس از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری ایده حقوق بشر، شهروند پیش از آنکه به‌عنوان تابع یا

1. Everyone is entitled to all the rights and freedoms set forth in this Declaration, without distinction of any kind, such as race, colour, sex, language, religion, political or other opinion, national or social origin, property, birth or other status... Ibid, Article 2.

2. No one shall be held in slavery or servitude ..., Ibid, Article 4.

3. All are equal before the law and are entitled without any discrimination to equal protection of the law..., Ibid, Article 7.

۴. در استدلال نظر مشورتی سال ۱۹۸۴ دادگاه بین‌المللی حقوق بشر (Inter-American Court of Human Rights) بیان شده: با وجود اینکه به طور سنتی پذیرفته شده که تابعیت از موارد تصمیم‌گیری دولت‌ها بوده و در اختیار آنهاست، اما تحولات معاصر نشان می‌دهد که قوانین بین‌المللی در این زمینه محدودیت خاصی را اعمال می‌کند تا اطمینان از حفظ حقوق بشر حاصل شود. رک.: پاروتی؛

Report Advisory Opinion OC-4/84 of 19 January 1984, Series A No. 4, para 32.

۵. بنگرید به: استدلال دیوان بین‌المللی دادگستری (PCIJ) Series B No. 4,24 در قضیه اختلاف تابعیت تونس و مراکش

۱۹۲۳. در ابتدای قرن بیستم این سوال مطرح است که رسیدگی به اختلافات تابعیت مربوط به مقررات داخلی

دولت‌هاست یا در حیطه قوانین بین‌الملل؟

عضوی از یک دولت مد نظر قرار بگیرد، به‌عنوان یک انسان فارغ از قیود تابعیت و شهروندی، دارای حقوق است. در رویکرد اخیر، دولت‌ها محدود می‌شوند (Edwards & Waas, 2014, p. 25) و اراده مطلق آن‌ها در رابطه با حقوق شهروندی، مضیق می‌شود. تضییق یادشده از ناحیه نحوه تفسیر قانون اساسی داخلی دولت‌ها^۱ یا از ناحیه تعارض قوانین داخلی با برخی قوانین بین‌المللی اعمال می‌شود.^۲ حقوق بشر با طرح قوانین جهان‌شمول، مفهوم هویت جمعی ملی را دچار دگرگونی می‌کند. می‌توان این دگرگونی را با نگاه به توسعه سیاسی کشورهای اروپای شرقی توضیح داد (Nida-Rümelin, 1997, p. 33). توسعه سیاسی یادشده در شرق اروپا نشان می‌دهد که دو خوانش از هویت جمعی وجود دارد که رقیب یکدیگر است: خوانش نخست دولت ملی با فرهنگ همگن؛ و خوانش دوم دولت یکپارچه «با فرهنگ ناهمگن» (همان). تحولات جدید با اثرپذیری از ایده حقوق بشر، منجر به شکل‌گیری مفهوم جدیدی از شهروندی شده است. مبنای مفهوم جدید حقوق شهروندی، افزایش آزادی‌ها و منافع فردی است (Spiro, 2010, p. 111). پترونی، از آن به آزادی‌های لیبرال تعبیر می‌کند (Lehning & Wealo, 1997, p. 8). وریملین، نام شهروندی جدید را، شهروندی دموکراتیک^۳ می‌گذارد (Nida-Rümelin, 1997, p. 33). شهروندی جدید همان‌گونه که حق شهروندی را براساس افزایش آزادی‌های فردی متحول کرده، مفهوم ملیت و تابعیت را نیز دگرگون کرده است. براساس الگوی یادشده از توسعه سیاسی اروپای شرقی، ملیت در تحولات جدید از مفهوم هویت جمعی شایع «ملی»، گذار می‌کند و هویت جمعی را به‌صورت یکپارچه و مناسب با جامعه جهانی -در اینجا اتحادیه اروپا- توضیح می‌دهد. دو مبنای کلان برای توضیح هویت جمعی یکپارچه وجود دارد.

مبنای نخست آن است که، هویت جمعی براساس مشارکت در نظم عمومی اخلاقی شکل می‌گیرد، که دارای سابقه تاریخی نیز می‌باشد (Lehning & Wealo, 1997, p. 8). مبنای دوم آن است که، هویت جمعی، هرچند به پشتوانه قوانین جهان‌شمول حقوق بشری از ماهیت هنجاری برخوردار است؛ اما الزاماً اخلاقی نیست^۴ و «براساس برابری و آزادی‌های لیبرال مطرح می‌شود» (Lehning & Wealo, 1997, p. 8)

۱. مانند نظر برخی حقوقدانان ایرانی مبنی بر تفسیر ماده ۹۸۲ قانون مدنی ایران براساس اصل تفسیر مضیق، و اکتفا به قدر متیقن استثناء (فدوی، بی تا، ص ۳۶).

۲. مانند تعارض تفسیر ایران از مفهوم تابعیت، با تعریف شهروندی و تابعیت از سوی ایالات متحده، در تفسیر تابعیت مضاعف.
3. Democratic citizenship

۴. توضیح بیشتر این بحث را می‌توان براساس پرسش هارت از امکان نقد اخلاقی حقوق، بررسی نمود. به باور هارت بسیاری از حقوقدانان می‌پذیرند که ممکن است قاعده‌ای از ماهیت حقوقی برخوردار باشد، اما با اصول اخلاق سازگار نباشد. از اینجا می‌توان پرسش‌هایی در مورد نسبت قانون «خوب» که ماهیت اخلاقی دارد، و قانون «عادلانه» که ماهیت حقوقی دارد، مطرح نمود (Hart, 1968, p. 2-3). در نتیجه می‌توان در نظر گرفت که حقوق بشر به دنبال عدالت حقوقی و نه الزاماً اخلاقی باشد.

و صیانت از منفعت، مهم‌ترین رکن آن را تشکیل می‌دهد. منفعت در خوانش اخیر، لزوماً به معنای حفظ مالکیت نیست و می‌تواند شامل صیانت از تمامیت حقوق انسانی نیز باشد. توضیح بیشتر مبنای دوم، براساس رابطه عدالت اجتماعی و قانون اساسی است (همان، ص ۸). سرشت سیستم‌های سیاسی مدرن، آن است که دولت‌ها نمی‌توانند مشروعیت^۱ خود را تضمین نمایند؛ مگر آنکه رابطه سیاست خود و عدالت اجتماعی را نشان دهند (همان). مقومات عدالت اجتماعی در اینجا اصل برابری و آزادی می‌باشد. له‌نینگ توضیح می‌دهد که شهروندی مدرن، بر مبنای پلورالیسم به جای پیروی از خیر مشترک، از اصول حق پیروی می‌کند (همان، ص ۸). بنابراین، توافق همگانی بیش از آنکه بر مبنای وحدت ملی باشد، بر مبنای توافق آحاد مردمی است که مطالبه‌گر حق می‌باشند. البته باید توجه داشت که بسیاری از کشورها معاهدات حقوق بشر را براساس دغدغه اخلاقی شهروندانشان تصویب می‌کنند و دغدغه اخلاقی، دلیل اصلی یا دلیل عادی برای تأیید معاهدات حقوق بشر است. این مطلب، تنها نشان‌دهنده دلیل انگیزشی دولت‌ها است، و نه دیدگاه قانونی آنان. هنگامی که دلیل انگیزشی، مقدم بر دیدگاه قانونی باشد، تعهدات پذیرفته می‌شود؛ اما در حقیقت، دلیل بنیادی که معاهده بر آن استوار است، پذیرفته نمی‌شود (Katherine, 2015, p. III). به همین دلیل در تئوری‌های مدرن حقوقی اروپا، عده‌ای بر این باورند که تا قانون اساسی دولت‌های اروپایی محدود نشود، نمی‌توان آزادی‌های فردی را - که روح بنیادی حقوق بشر را تشکیل می‌دهد - گسترش داد (Lehning & Wealo, 1997, p. 8).

با توجه به مطالب یادشده، به نظر می‌رسد که تلقی هنجاری از مبانی نظری حقوق شهروندی و حقوق بشر «تلقی بایدانگاری به جای توصیف آنچه هست» (Roberts, 2001, p. 761, 766)،^۲ شکافی میان هنجارها و واقعیت‌های حقوقی پدید می‌آورد؛ چراکه هنجارها از باید‌ها سخن می‌گویند و واقعیت‌های حقوقی از فکت‌ها و آنچه هست، و نمی‌توان میان نگرش تجویزی مبنی بر هنجار، و نگرش توصیفی مبنی بر فکت، توافق برقرار نمود (همان، ص ۷۷۰).

۵. تأثیر حقوق بشر بر حقوق شهروندی در رَویه قضائی بین‌المللی

همان‌گونه که در مباحث پیشین ذکر شد، حقوق شهروندی از قوانین عام حقوق بشر اثر پذیرفته است. قوانین حقوق بشر در راستای افزایش آزادی‌های فردی، بیشتر نقش محدودکننده بر قوانین داخلی دولت‌ها را داشته است. به باور حقوق‌دانان، ماهیت حقوق بشر به‌گونه‌ای است که با تعریف قواعد آمره حقوق بین‌الملل و ماهیت این قواعد، همخوانی و قرابت تام دارد و کلیت این حقوق را متعلق به همین قواعد

۱. مشروعیت مورد نظر در اینجا هم‌ارز «legitimacy» به کار رفته و به معنای قانون‌مداری است.

۲. بایدانگاری با رویکرد تجویزی «Prescriptive»، و رویکرد ایده‌آل «Utopian» توضیح داده شده است (Roberts, 2001, p. 761, 766).

می‌کند (رنجبریان، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵). اینک به‌عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود و نشان داده خواهد شد که چگونه تحولات حقوق بشر در حوزه حقوق بین‌الملل، بر حقوق شهروندی اثرگذار بوده است. نمونه‌ای از محدودیت‌های یادشده، در ماده ۳ کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ مطرح شده و اراده دولت‌ها را در زمینه منازعات مسلحانه غیربین‌المللی محدود کرده است و دولت‌ها را موظف می‌کند تا مطابق اصول انسانی با شهروندان خویش رفتار کنند. همچنین در زمینه تعریف تابعیت و حقوق مربوط به آن، مشاهده می‌شود که ملاک تابعیت در راستای افزایش حقوق شهروندی، براساس تابعیت غالب و مؤثر، و منع تبعیض، تعریف شده است و در اختلافات بین‌المللی در زمینه تابعیت مضاعف، ملاک ملی دولت‌ها متأثر از تعریف جدید تابعیت قرار می‌گیرد.

۵-۱. تعریف حقوق شهروندی براساس تابعیت غالب و مؤثر

در نگرش سنتی، تابعیت براساس قوانین داخلی دولت‌ها تعریف می‌شد و حقوق شهروندی نیز براساس آن شکل می‌گرفت. اما تحولات حقوقی اخیر نشان می‌دهد که اکنون قوانین داخلی دولت‌ها نمی‌تواند مانند سابق، تابعیت را براساس منافع ملی تعریف نماید.^۱ اسپرو در توضیح این نکته، ریشه محدودیت‌ها را با توجه به عمل دولت‌ها و معطوف بر شرایطی بیان می‌کند که قوانین داخلی دولت‌ها بر منافع کشورهای دیگر تأثیر بگذارد. او مثال کلاسیک مداخله دولت‌ها در امر تابعیت را بیان می‌کند، مانند موردی که دولتی بر حقوق اتباع دولت دیگر محدودیت اعمال نماید. به باور او، اعمال محدودیت یادشده نقض اصول کلی حقوق بین‌الملل است (Edwards & Waas, 2014, p. 25). مشکل اصلی در این مسأله به تابعیت مضاعف بازمی‌گردد. براساس معیار پیشین در برخی کشورها مانند ایران، عنصر خون، مهم‌ترین عامل تابعیت تعریف می‌شود.^۲ از این‌رو هر شخصی که از پدر ایرانی متولد شود، تبعه درجه اول ایران بوده و از کلیه حقوق مندرج در قانون اساسی و قانون مدنی برخوردار است؛ اما اگر شخص یادشده از کشور دیگری تابعیت ثانوی دریافت نماید، براساس تابعیت مضاعف جدید، همچنان از سوی ایران، شهروند ایران تلقی می‌شود و ایران می‌تواند در سطح داخلی و بین‌المللی، محدودیت‌هایی را برای او به وجود آورد، از جمله در مسائل مهمی از قبیل مالکیت نسبت به اموالی که در ایران داشته است. این مسأله در اختلاف ایران و ایالات متحده در مورد حقوق شهروندان دوتابعیتی بروز نمود. اما در تحولات اخیر بین‌المللی، اصل تابعیت مؤثر و غالب، پذیرفته شده و به‌عنوان زویه قضائی مورد استفاده دیوان

۱. گزارش دبیرکل سازمان ملل با توجه به اصل ممنوعیت محرومیت خودسرانه تابعیت از سوی دولت‌ها، اعلام می‌کند که دولت‌ها هنگام اعطاء تابعیت، ملزم به رعایت تعهدات حقوق بشر خویش هستند. بنگرید به: گزارش دبیرکل به مجمع عمومی سازمان

ملل با عنوان: حقوق بشر و محرومیت خودسرانه ملیت: (Report of the Secretary-General, 2009, para. 20).

۲. ماده ۹۷۶ قانون مدنی.

۳. مانند منع از اقامه دعوا علیه دولت متبوع خود.

بین‌المللی دادگستری قرار گرفته است. براساس تابعیت مؤثر، ملاک تابعیت بر عناصری از قبیل اقامتگاه فعلی شخص، مرکز منافع و علائق شخص، وابستگی‌های خانوادگی، شرکت در فعالیت‌ها و حیات جمعی و علاقه‌ای که او نسبت به یک کشور ابراز می‌دارد، استوار است (بردبار، ۱۳۸۴، ص ۱۸۹؛ Edwards & Waas, 2014, p 24). بر همین اساس، در استدلال دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نوته‌بوم نیز اشاره شده که تابعیت، یک وابستگی واقعی و تقید حقوقی است (Spiro, 2010, p. 118)^۱ و شخصی که به او تابعیت اعطا شده، ارتباط و علایقش با مردم کشوری که تابع آن است، بیش از مردم دیگر کشورها است (بردبار، ۱۳۸۴، ص ۱۸۹؛ خلیلیان، ۱۳۸۲، ص ۴۵، ۴۹). نتیجه آنکه، از تعبیر تابعیت غالب و مؤثر، به روشنی استفاده می‌شود که اگر شخصی تابعیت کشور دیگری را اخذ کرد و منافع خویش را در کشور دیگری دنبال نمود، حق دارد تا از حمایت دولتی که به او تابعیت ثانوی اعطا کرده، بهره‌مند شود. تابعیت غالب و مؤثر، تعریف نوینی از تابعیت را در راستای آزادی‌های فردی اعم از آزادی مالکیت، تجارت، و مشارکت‌های سیاسی ارائه می‌دهد.

۲-۵. تعریف حقوق شهروندی بر اساس منع تبعیض

به استناد ماده ۹ کنوانسیون ۱۹۶۱ که براساس آن یک اصل کلی در حقوق بین‌الملل شکل گرفت، هرگونه محرومیت از تابعیت، نباید براساس نژاد، قومیت، مذهب و امور سیاسی باشد.^۲ همچنین براساس کنوانسیون ۱۹۷۹، تمامی اشکال تبعیض علیه زنان لغو می‌شود و تبعیض جنسیتی در تابعیت، ممنوع اعلام می‌گردد.^۳ در اینجا نیز حقوق شهروندی پیرو مفاد اصول یاد شده در مورد تابعیت، براساس منع تبعیض جنسیتی و نژادی تعریف می‌شود؛ زیرا چنانچه تابعیت براساس عدم تبعیض تعریف شود، اما حقوق شهروندی، تبعیض یادشده را تأیید نماید، تعارض حقوق شهروندی و حقوق تابعیتی را به دنبال خواهد داشت.

۳-۵. ماده ۳ کنوانسیون ژنو و حمایت از حقوق بشر در منازعات نظامی

تفسیر دیوان بین‌المللی دادگستری از ماده ۳ کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ در قضیه منازعات نیکاراگوئه، اقدامی بود که نشان داد حقوق انسانی و بشر، حاکم بر حقوقی که از اراده دولت‌ها نشأت می‌گیرد، قرار گرفته است. این اقدامات پیرو افزایش سخت‌گیری بین‌المللی بر رعایت حقوق بشر بود. براساس ماده یاد شده، در تمامی منازعات مسلحانه که جنبه بین‌المللی ندارد، خصوصاً جنگ‌های داخلی و جنگ‌هایی که در

۱. اسپيرو و شاخص شهروندی جدید را «هویت» و «ارتباط» می‌داند (Spiro, 2010, p. 118).

۲. بنگرید به: رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۶۲ در پرونده جنوب آفریقا.

(South west africa case, 1962, ICJ, Re, p. 319; Edwards & Waas, 2014, p. 26)

۳. همچنین ماده ۵ کنوانسیون ۱۹۶۵، و کنوانسیون ۱۹۵۷ سازمان ملل (همان، ص ۲۶-۲۷).

قلمرو یک دولت روی می‌دهد، طرفین نزاع، موظف به رعایت مقررات ذیل هستند:

(۱) با کسانی که مستقیم در جنگ شرکت ندارند و نیز نیروهای مسلحی که سلاح بر زمین گذاشته‌اند یا کسانی که به علت بیماری یا اسارت یا هر علت دیگری قادر به جنگ نباشند، بدون هیچ‌گونه تبعیضی که ناشی از نژاد، جنسیت، عقیده، یا هر علت متشابه باشد، مطابق اصول انسانی رفتار شود. بنابراین، اعمالی از قبیل صدمه به حیات یا تمامیت جسمانی از قبیل قتل، شکنجه و رفتار بی‌رحمانه نسبت به افراد یادشده، مطلقاً ممنوع می‌باشد. همچنین اخذ گروگان و هرگونه صدمه به حیثیت شخص، از قبیل تحقیر و توهین، و محکومیت و اعدام بدون حکم دادگاه ذی صلاح ملل متمدن، ممنوع می‌باشد.

(۲) بیماران و معروران و آسیب‌دیدگان باید جمع‌آوری شوند و خدمات پزشکی مناسب دریافت کنند. یک دستگاه بی‌طرف بین‌المللی مانند صلیب سرخ می‌تواند خدمات پزشکی را به آسیب‌دیدگان ارائه دهد (کدخدایی و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۱۸۳؛ ICJ, Rep, 1996, para 78-79). توافق ژنو و اجرای آن در دادگاه بین‌المللی در ماجرای نیکاراگوئه به روشنی نشان می‌دهد که دولت‌ها نسبت به اتباع و شهروندان خود، نمی‌توانند از اراده مطلق خویش استفاده کنند؛ بلکه ناگزیر هستند تا حقوق داخلی خود را براساس حقوق بین‌المللی بشردوستانه تنظیم نمایند. برخی رأی مذکور دیوان بین‌المللی دادگستری را به انقلابی در حمایت از حقوق بشر توصیف کردند (Aldrich, 2000, p. 59) و برخی نیز آن را انقلاب حقوقی واقعی نامیدند (Torreli, 1993, p. 179).

۶. نتیجه‌گیری

حقوق بشر از ماهیت هنجاری برخوردار بوده و امروز به‌عنوان یک اصل تأثیرگذار در حقوق بین‌الملل مطرح است. یکی از حقوقی که تأثیرات زیادی از حقوق بشر پذیرفته، حقوق شهروندی است. اثرپذیری حقوق شهروندی از حقوق بشر از دو جنبه، قابل ارزیابی می‌باشد. جنبه اول در حقوق عمومی و مربوط به نحوه قانون‌گذاری دولت‌ها نسبت به شهروندانشان است. هرچند که قوانین شهروندی در حوزه اختیارات قانونی داخلی کشورها است؛ اما اصول کلی حقوق بشر با ارائه قواعد عام، دولت‌ها را موظف می‌کند تا حقوق شهروندی را متناسب با مبانی حقوق بشر تعریف نمایند. بر این اساس، حق تعیین محل سکونت و گسترش اختیارات شهروندان در اخذ تابعیت از دولت‌های دیگر، و نیز ممنوعیت هرگونه تبعیض نژادی و جنسیتی از موارد مهمی است که دولت‌ها را ملزم می‌کند تا حقوق شهروندی خویش را براساس اصول یادشده تعریف نمایند. جنبه دوم، در تغییر ماهیت حقوق شهروندی به نژادهای بین‌المللی است. بر این اساس، رویکرد هنجاری حقوق بشر، در سطح رویه قضائی بین‌المللی و دکترین‌های حقوقی، سبب می‌شود تا حقوق شهروندی نیز متأثر از هنجارهای جدید قرار گیرد. احکام صادره از دیوان بین‌المللی دادگستری و نهادهای وابسته به آن، مانند تفسیر تابعیت به تابعیت غالب و مؤثر، و صدور حکم براساس

تابعیت غالب در موارد اختلافی تابعیت مضاعف؛ و نیز احکام صادره در زمینه حقوق شهروندان در منازعات مسلحانه غیر بین‌المللی، نشان می‌دهد که رویه قضائی بین‌المللی نیز هنجارهای حقوق بشر را پذیرفته است. همچنین تلاش حقوق‌دانان اروپایی در ارائه تعریف جدید از حقوق شهروندی، نمونه تغییر نگرش به حقوق شهروندی در سطح دکترین است. نتیجه آنکه، تحولات یادشده سبب شده تا مفاهیم حقوقی مرتبط با حقوق شهروندی دچار دگرگونی شود و نحوه استدلال حقوقی در مجامع بین‌المللی نیز دستخوش تغییرات جدی گردد. این فرآیند نشان‌دهنده آن است که حقوق بشر فراتر از یک ایده‌آل بین‌المللی بوده، و گسترش نفوذ آن بیانگر آن است که امروزه به عنوان اصل حاکم بر حقوق شهروندی قرار گرفته است.

منابع

- ارفع‌نیا، بهشید (۱۳۷۰). حقوق بین‌الملل خصوصی. تهران: انتشارات آگاه، ج ۱.
بردبار، محمدحسین (۱۳۸۴). صلاحیت در دیوان‌های داوری بین‌المللی. تهران: نشر ققنوس.
خلیلیان، سیدخلیل (۱۳۸۲). دعاوی حقوقی ایران و آمریکا مطرح در دیوان داوری لاهه. تهران: شرکت سهامی انتشار.
رنجبریان، امیرحسین (۱۳۸۴). جایگاه قاعده منع شکنجه در حقوق بین‌الملل معاصر. حقوق، شماره ۷۰، ص ۱۴۷-۱۸۴.
فدوی، سلیمان (بی‌تا). بررسی وضعیت تابعیت در حقوق ایران. کانون، شماره ۴۰، ص ۲۹-۴۶.
کدخدایی، عباسعلی؛ زرنشان، شهرام (۱۳۹۲). تحول «رویکرد قضائی» بین‌المللی در فرآیند شناسایی قواعد حقوق بین‌المللی عرفی. حقوق، (۱)۴۳، ص ۱۷۳-۱۹۲.
Aldrich, G.H. (2000). The Law of War on Land. *American Journal of International Law*, 94(1), p. 42-63.
Blackwell, A. (2008). *The Essential Law Dictionary*. Sphinx Publishing.
Donnelly, J. (1999). *The social construction of international human rights*. In: Dunne T & Wheeler NJ (eds.), *Human Rights in Global Politics*. Cambridge University Press.
Edwards, A. & Waas, L. (2014). *Nationality and Statelessness under International law*. Cambridge University Press.
Fellmeth, A. & Horwitz, M. (2009). *Guide to Latin in International Law*. Oxford University Press.
Hart, H.L. (1968). *Law, Liberty, and Morality*. Oxford Paperbacks.
Hartogh, G.D. (1998). A Conventionalist theory of obligation. *Law and Philosophy*, no. 17, p. 351-376.
ICJ, Report (1962). 319, *South west africa case*.
ICJ, Report (1996). para 78-79.
Katherine, K.I.M.E. (2015). Acceptability, Impartiality, and Peremptory Norms of General International Law. *Law and Philosophy*, no. 34, p. 661-697.
Lehning, P. & Wealo, A. (1997). Citizenship, Democracy and Justice in the New Europe. In: P. Lehning & A. Wealo (Eds.), *Citizenship, Democracy and Justice in the New Europe*. Routledge Publishing.
Nida-Rümelin, J. (1997). *Structural rationality, democratic citizenship and the new Europe*. P. Lehning & A. Wealo (Eds.), *Citizenship, Democracy and Justice in the New Europe*. Routledge Publishing.
Report Advisory Opinion Inter-American Court of Human Rights, OC-4/84 of 19 January 1984, Series A No. 4.
Report of the Secretary-General, (2009). para. 20.
Report of the Secretary-General, A/HRC/13/34(14 December 2009), para. 20.

- Roberts, A.E. (2001). Traditional and Modern Approaches to Customary International Law: A Reconciliation. *American Journal of International Law*, no. 95, p. 757-791.
- Series B No. 4, 24 (PCIJ)*.
- Spiro. P. (2010). *Dual citizenship as human right*. Oxford University Press & New York University School of Law.
- Tasioulas, J. (2012). *Human rights*. In: A. Marmor (Eds.), *The Routledge Companion to Philosophy of Law*, (pp. 348-363). Routledge Publishing.
- Torrel, M. (1993). *La dimension humanitaire de la securite internationale, La developpement du role du Conseil de securite, R-J Dupuy (dir. Publ)*. Academie de droit international, Martinus Nijhoff Publishers, Dordrecht, Boston, Londres.
- Universal Declaration of Human Rights (UDHR)*, (2015). UN Publishing.